

به انگیزه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

با تحریف تاریخ و وارونه جلوه دادن تاریخ معاصر ایران نتوان
ذره ای از ارزش های ملیگرایی، آزادیخواهی و دمکرات منشی
دکتر مصدق، رهبر فقید نهضت ملی ایران کاست.

آنانکه کوچکترین اطلاعی نسبت به تاریخ معاصر ایران دارند، با خواندن مقاله آقای سعید کرامت، اگر نخواستند باشند از "تحریف تاریخ" از سوی او، جمله ای بزبان آورند، حتماً خواهند گفت که این هموطن در باره مسائلی بقضاوت و اظهار نظر پرداخته است که کوچکترین اطلاعی در باره آنها ندارد.

آقای سعید کرامت، اگر با تر "سیاست موازنه منفی" دکتر مصدق، نظراتی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم قانون گذاری در رابطه با "حاکمیت ملی" و پایان دادن به دولتی که شرکت نفت انگلیس در دولت ایران بوجود آورده بود، مطرح کرد، و از آن طریق برای افراد و نیروهای وطن دوست و استقلال طلب دقیقاً روشن نمود که امر آزادی و استقلال در ایران، دوروی یک سکه اند و می توان و باید در جهت پیاده کردن سیاستی در جامعه ایران عمل کرد که، آن سیاست مدافع منافع ملی، استقلال و تمامیت ارضی ایران باشد. چنین سیاستی نمی تواند، نه به شرق (در آن مقطع تاریخی، بلوک دولتهای کمونیست در اروپای شرقی برهبری حزب کمونیست شوروی) و نه به غرب (بلوک کشورهای غربی - آمریکا، انگلیس، فرانسه ...) وابسته باشد. یعنی، سیاست دولت ایران، بر عکس "سیاست موازنه مثبت"، باید مستقل از آن دو بلوک باشد و در تهران پایتخت ایران توسط نمایندگان ملت ایران تعیین گردد و نه در واشنگتن، لندن و یا مسکو ...

آقای سعید کرامت اگر با جانب داری یکطرفه و مغرضانه بمسائل و وقایع تاریخی برخورد نمی کرد و اتفاقات و رویدادها را آنطور که بوقوع پیوسته اند می دیدید، حتماً به این نتیجه می رسید که، اگر واقعاً بنا باشد از "نیروی سکولار"، یعنی نیروی سیاسی غیر مذهبی و نه ضد مذهب، در آن مقطع تاریخی ایران صحبت کرد، این مصدق و تعدادی از طرفدارانش بودند که "سکولار" بودند.

اکثر افرادی که در آن مقطع تاریخی، خود را "کمونیست" می نامیدند، کمتر چیزی که بزبان می آوردند، مقولات "سکولار" و "لائسیسته" بود، آن نیروها، اکثراً "آنتیست" بودند و به مذهب و دین اعلان جنگ داده بودند.

آقای سعید کرامت در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۸۳ (۱۱ - اوت ۲۰۰۴) در سایت "اخبار روز"، تحت عنوان "بازنگری تجربه مصدق" در نقد مقاله ی آقای حسن زهری سردبیر شهروند

(چاپ کانادا) و یکی از مقالات آقای مسعود بهنود (مندرج در سایت بی بی سی ۲۵ مرداد ۲۰۰۳ ، یعنی درست یکسال قبل که ، مصادف با پنجاهمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد بود) ، مقاله ای انتشار داده ، و در آن اشاره کرده است که :

" چندین دهه است که چند تم جنگ سردی، ثناگویی شرقی و ارزیابی غیرواقعی در رابطه با مصدق، محور بحث طیفی از نویسندگان، که من آنها را "نویسندگان سنتی" می نامم، شده است. هدف از این نوشته نشان دادن افق و اهداف سیاسی این قبیل نویسندگان است. " و در آن مقاله نوشته است :

" مدام شکوه از این است که چرا حزب توده با مصدق همکاری نکرد؟ چرا سازمان افسران حزب توده نتوانست نقشه کودتا را کشف کند؛ و یا چرا آن حزب از دادن خبر کودتا به مصدق قصور نمود. در این رابطه حسن زرهی، سردبیر شهروند (چاپ- کانادا) نقل قول قابل تاملی را از یک نوشته محمود گودرزی، سرمقاله نویس همان نشریه، که او هم خودش از خاطرات یک عضو ناراضی حزب توده رونویسی کرده، آورده است. زرهی می نویسد: «راجع به کودتای ۲۵ مرداد یعنی کودتای اول، کیانوری در کمیته مرکزی گفته است که او به دکتر مصدق تلفن و وقوع کودتا را خبر داده است. در آنکه سازمان افسری قاعدتا میبایستی از وقوع کودتا خبر داشته باشد شکی نیست؛ ولی چه کسی ضمانت می کند که کیانوری با آنهمه مخالفت با مصدق چنین دلسوز شده و مصدق را خبر کرده است؟» (شهروند ۸۱۵).

نگارنده بر عکس آقای سعید کرامت ، بر این نظر است که بحث و گفتگو در باره عقاید ، نظرات و عملکرد افراد و نیروهای سیاسی رقیب و مخالف اگر بر پایه اسناد و مدارک صورت گیرد ، صرفنظر از اینکه ، این نوع بحث ها در خدمت بالا بردن سطح آگاهی جامعه قرار خواهند گرفت ، همچنین کمک به پیدا کردن پاسخ به ناروشنیها و تصحیح مواضع سیاسی غلط خواهد نمود و حتی این نوع بحث ها می تواند در صورتیکه عمومیت یابد ، در طول روند مبارزه، کمک به این امر نماید تا بر محور نظرات و عقاید مدافع آزادی و دموکراسی، یک جنبش سیاسی - اجتماعی بوجود آید.

من در چند مورد که نظرات و برداشتهائی عکس نظرات آقای مسعود بهنود داشتم ، به اظهار نظر در باره مسائل مورد اختلاف دست زدم و بسهم خود کوشش در جهت روشن کردن مسائل مورد اختلاف نمودم. اما ، در این نوشته قصد ندارم وارد بحث در باره تمام مطالب مطرح شده از سوی آقای سعید کرامت ، گردم ، و یقین دارم که آقایان حسین زرهی ، مسعود بهنود و محمود گودرزی که هر هفته چندین مقاله در باره مسایل مختلف سیاسی - اجتماعی ایران و جهان بنگارش در می آورند ، اگر خود ضروری تشخیص دهند که باید در پاسخ به ادعاهای آقای سعید کرامت ، از سوئی و از سوی دیگر برای خوانندگان مقاله "بازنگری تجربه مصدق" ، توضیح دهند که چرا و بچه دلیل بخود اجازه داده اند ، در کنار آنهمه مسائل میهنی و جهانی ، مطالبی نیز در باره کودتای ۲۸ مرداد ، دکتر مصدق و سیاست حزب توده در مقطع تاریخی که کودتای ۲۸ مرداد انجام گرفت ، بنویسند، حتماً در آن مورد عمل خواهند کرد و از محتوی نوشتار خود، در مقابل ادعاهای آن جناب دفاع خواهند نمود.

ولی ، مسئله ایکه مرا واداشت تا مطالبی در باره نوشته آقای سعید کرامت بنویسم ، در رابطه با حکم کلی است که آن جناب در مقاله خود در باره نویسندگان نوشته ها و مقالاتی که محتوی نوشته آن ها ، بر محور نظرات و عقاید مصدق و همچنین کودتای سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، و نقش حزب توده در دوران حکومت ملی مصدق دور می زند، صادر کرده اند . آن جناب در مقاله خود نوشته اند:

"این قبیل نویسندگان انگار وظیفه خود را رساندن اطلاعات نادرست به خوانندگان تعریف کرده اند. و یا به صلاحشان در این است که وقایع تاریخی را بر طبق میل خود وارونه بازنویسی کنند...."

آقای سعید کرامت بدون ارائه کوچکترین مدرک و سند که کدام مطالب تاریخی ارائه شده از سوی نویسندگان مطالب در باره مصدق و یا عملکرد حزب توده در دوران حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق و یا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برهبری و حمایت سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا و نیروهای ارتجاعی ایرانی - همان کودتائی که خانم آلبرایت وزیر، امور خارجه دولت پرزیدنت کلینتون، بخاطر شرکت سازمان جاسوسی آن کشور (سیا) در آن ، از ملت ایران معذرت خواست - ، غلط و وارونه مطرح شده و نویسندگان این نوع نوشته ها ، در کدام موارد " وقایع تاریخی را بر طبق میل خود وارونه " کرده اند و در حقیقت ، بنفع مصدق و بضرر

حزب توده و محمد رضاشاه ، دست به " تحریف تاریخ " زده اند. در حالیکه این جناب ، خود ، بخاطر مغشوش جلوه دادن چهره سیاسی دکتر مصدق ، علناً در همین نوشته مورد بحث به تحریف تاریخ معاصر ایران ، دست زده است .

آنانکه کوچکترین اطلاعی نسبت به تاریخ معاصر ایران دارند، با خواندن مقاله آقای سعید کرامت ، اگر نخواستند باشند از " تحریف تاریخ " از سوی او ، جمله ای بزبان آورند ، حتماً خواهند گفت که این هموطن در باره مسائلی بقضاوت و اظهار نظر پرداخته است که کوچکترین اطلاعی در باره آنها ندارد.

آقای سعید کرامت در مقاله خود ، که برای آن تیتراژ « **بازنگری تجربه مصدق** » را انتخاب کرده است . حزب توده را ، " حزب رفرمیست اجتماعی " در دوران حکومت مصدق دانسته ، و همچنین مدعی شده است " یکی از مشغله های مهم رضا شاه پایان دادن به مناسبات فنودالی و نظام ملوک الطوایفی بود." و مصدق را بعنوان " سخنگوی جنبش فنودالی - مذهبی " ایران لقب داده است ، بدون اینکه کوچکترین مدرک و سندی در آن مورد ارائه داده باشد . علاوه بر اظهارات فوق ، آن جناب ادعا کرده اند که " برخلاف ادعای نویسندگان سنتی، مصدق خودش هم مدعی آزادیخواهی نبود. " !!!

افرادی همچون آقای سعید کرامت که قصد دارند ، کاملاً با " سنت " قطع رابطه کنند ، چنین خیال می کنند که اگر در رابطه با مسائل گذشته کمتر چیزی نوشته شود و کمتر مطالبی بیان گردد، ایشان و همفکرانشان ، زودتر موفق خواهند شد بعضی رویدادهای شوم از جمله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق را از حافظه جامعه ایران پاک کنند ، و در این رابطه است که ضروری و لازم نمی داند که نه خود ، بلکه مردم ایران با تاریخ گذشته وطنشان ، و همچنین با ارزشها و خصوصیات هویت خادمین بملت و وطن و ضد ارزشها و خصوصیات هویت خائنین بملت و وطن و نیروهائیکه در خدمت بیگانگان عمل کرده اند ، آشنا شوند. هرکس در باره کودتای سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و احیاناً عملکرد حزب توده در آن مقطع تاریخی و یا کودتای سوم اسفند در سال ۱۲۹۹ مطلبی نوشت و یا اظهار نظری نمود، از نظر این جناب ، اعمالشان مردود است ، و بدین خاطر، این نوع افراد از سوی این جناب ، مفتخر به لقب " نویسنده سنتی " می گردند. البته این حکم ایشان متوجه آن بخش از نویسندگان ، که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را " قیام ملی " می نامند و در مدح آن " قیام " ، مدیحه گوئی می کنند و به دکتر مصدق و مصدقیها ناسزا می گویند و تهمت می زنند و دست به تحریف تاریخ می زنند، نمی شود.

آقای سعید کرامت ، اگر با تز "سیاست موازنه منفی" دکتر مصدق ، نظراتی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم قانون گذاری در رابطه با " حاکمیت ملی " و پایان دادن به دولتی که شرکت نفت انگلیس در دولت ایران بوجود آورده بود ، مطرح کرد ، و از آن طریق برای افراد و نیروهای وطن دوست و استقلال طلب دقیقاً روشن نمود که ، امر آزادی و استقلال در ایران، دو روی یک سکه اند و می توان و باید در جهت پیاده کردن سیاستی در جامعه ایران عمل کرد که، آن سیاست مدافع منافع ملی ، استقلال و تمامیت ارضی ایران باشد ، چنین سیاستی نمی تواند، نه به شرق (در آن مقطع تاریخی ، بلوک دولتهای کمونیست در اروپای شرقی برهبری حزب کمونیست شوروی.) و نه به غرب (بلوک کشورهای غربی - آمریکا ، انگلیس ، فرانسه ...) وابسته باشد. یعنی ، سیاست دولت ایران، بر عکس " سیاست موازنه مثبت " ، باید مستقل از آن دو بلوک باشد و در تهران پایتخت ایران توسط نمایندگان ملت ایران تعیین گردد و نه در واشنگتن ، لندن و یا مسکو

دکتر مصدق، دکترا " سیاست موازنه منفی " را نه در سال ۱۹۵۱ ، بلکه در دوره چهاردهم قانون گذاری مجلس شورای ملی - در سال ۱۹۴۴ - مطرح کرد. همان زمانی که ، هنوز حکومت کشور چین به یک حکومت کمونیستی برهبری مائوتسه تونگ تبدیل نشده بود ، و مسئله ملی و استقلال سیاسی چین و قطع نفوذ دولت استعمارگر ژاپن در آن کشور مطرح بود . اما در همان مقطع تاریخی ، حزب توده ایران ، خواستار محترم شمردن منافع دولت کمونیست حاکم بر روسیه در کشور ایران بود. و در واقع از " سیاست موازنه مثبت " دفاع کرد. احسان طبری، تئوریسین آن حزب در آن مورد نوشت:

« ... به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه این منافع صحبتی نمی کنیم ، باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران

منافع جدی دارد ...» (به نقل از صفحه ۲۳۱ کتاب گذشته چراغ راه آینده ، پژوهش گروهی : جامی).

در واقع آن حزب در آن مقطع تاریخی بر پایه سیاست جدید دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دستورالعمل حاکمین آن کشور، در جهت " احیای " قرارداد های مخفی ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ، قراردادهائی که دولت های استعمارگر انگلیس و روسیه تزاری در رابطه با تقسیم ایران ، بمناطق تحت نفوذ ، مابین خود انعقاد کرده بودند - البته بدون بردن نام آن قراردادها - ، عمل کرد.

در همین رابطه ضروریست خاطر نشان کرد و توضیح داد که بعد از پیروزی کمونیست های بلشویک در روسیه ، و حاکم شدن ، دولت کمونیستها بر روسیه ، که افرادی همچون لنین ، ترسکی ، استالین ... در رهبری آن قرار داشتند ، تمام قراردادهای ارتجاعی ، از جمله قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ، را که دولت های تزار ها بر ملت های همسایه تحمیل کرده بودند ، ملغی اعلام کرد .

اما دولت انگلیس نه تنها حاضر نشد، از این سیاست دولت کمونیستی حاکم بر کشور روسیه که خود را " اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی " می نامید ، در رابطه با الغای قراردادهای ارتجاعی پیروی کند ، بلکه با قرارداد ۱۹۱۹ ، قراردادی که با میرزا حسن وثوق الدوله (نخست وزیر وقت ایران) ، فیروز میرزا نصرت الدوله - فرمانفرما (وزیر امور خارجه) و صارم الدوله (وزیر دارائی) منعقد کرد، ایران را به " تحت الحمایه انگلیس " تبدیل نمود ، و چون احمدشاه قاجار ، بهیچوجه حاضر نشد بر قرارداد ۱۹۱۹ صحه بگذارد ، انگلیسها از طریق سید ضیاء طباطبائی و رضاخان میر پنج - رضا شاه بعدی - فرمانده گارد قزاق در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا کردند ، تا ایران را بکلی در تحت نفوذ خود ، قرار دهند.

آقای سعید کرامت اگر با تاریخ معاصر ایران و مبارزات آزادیخواهان ایرانی که بخاطر تحقق "حاکمیت قانون " و برخورداری از آزادی بیان و قلم و عقیده آشنائی می داشتند ، حتماً می دانستند که این دکتر محمد مصدق نماینده آزادیخواه و ملیگرا ، منتخب مردم تهران بود که در دفاع از حاکمیت قانون و حقوق ملت در حق تعیین سرنوشت خود و حق نمایندگان ملت در امر قانونگذاری ، با دیکتاتوری و استبداد در مجلس پنجم - آبان ۱۳۰۴ - دست بمخالفت و اعتراض زد و سخن گفت - همان مجلسی که رضا خان سردار سپه در جهت تصاحب تاج و تخت پادشاهی ، نمایندگان مجلس را از طریق عوامل خود ، شدیداً تحت فشار قرار داده بود تا بر خلاف قانون در خلع احمد شاه ، اما بفع او ، عمل کنند .

مصدق در آن محیط ترور و خفقان حاکم بر مجلس شورای ملی گفت :

« ... خوب آقای رییس الوزرا سلطان می شوند و مقام سلطنت را اشغال می کنند ، آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است ؟ اگر ما این حرف را بزیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت می شوند، آن هم پادشاه مسئول. هیچ کس چنین حرفی نمی تواند بزند و اگر سیر قهقرایی بکنیم و بگوییم پادشاه است رییس الوزرا حاکم همه چیز است این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می گوئیم که سلاطین قاجاریه بد بوده اند، مخالف آزادی بوده اند، مرتجع بوده اند، خوب حالا آقای رییس الوزرا پادشاه شد اگر مسئول شد که ما سیر قهقرایی می کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خون ریزی ها می خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمی کنم در زنگبار هم این طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که یک شخص ، هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد اگر گفتیم که ایشان مسئول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده ایم برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می توانند بکنند، در مملکت مشروطه رییس الوزرا مهم است نه پادشاه.

پادشاه فقط و فقط می تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رییس الوزرا را به کار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رییس الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رییس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف ها نمی روم - بعد از بیست سال خون ریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟! آزادی خواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید، حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که ، هم شاه

باشد هم رییس الوزرا، هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی خود ریختید؟! چرا مردم را به کشتن دادید، می خواستید از روز اول بیاید بگویید که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی خواستیم، آزادی نمی خواستیم؛ یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود...». (به نقل از صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ کتاب " معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق بقلم محمد جعفری قنواتی " - نطق دکتر مصدق در نهم آبانماه ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی).

مناسفانه، آقای سعید کرامت هنوز تفاوت بین " مناسبات فتودالی " و " نظام ملوک الطوائفی " را نمی داند ، چون اگر چنین نبود ، حتماً ، این دو مقوله را در رابطه با عملکرد رضاشاه ، کنار یکدیگر قرار نمی داد و نمی نوشت :

" یکی از مشغله های مهم رضا شاه پایان دادن به مناسبات فتودالی و نظام ملوک الطوائفی بود. مصدق اگر مخالفتی با رضا شاه داشت به خاطر سمت گیرها وی علیه فتودالیسم بود." علاوه بر این مشکل معرفتی، چون او با تاریخ ایران آشنائی ندارد ، نمی داند که رضاشاه ، در دوران جوانی ، زندگی خود را با شغل سربازی در بریگارد قزاق شروع کرد و کوچکترین ثروت پدری هم نداشت ، در سوم شهریور ۱۳۲۰ ، که مجبورش کردند تا ایران را ترک کند، به یکی از بزرگترین مالکان ایران - یعنی یکی از " بزرگترین فتودالها " - تبدیل شده بود. در اینمورد در صفحه ۱۱۲ کتاب " گذشته ، چراغ آینده است" به نقل از مذاکرات مجلس در جلسه ی مورخه ۱۲ - ۱۱ - ۱۳۲۰ می خوانیم :

« "موید احمدی" نماینده ی دوره سیزدهم مجلس شورایملی بطور مجمل در بیان تعداد دهاتی که در دوره دیکتاتوری سیاه به تصرف غاصبانه رضا شاه در آمده، گفت : در دوره ۱۷ ساله ی سلطنت " رضاشاه " بالغ بر ۴۴۰۰۰ سند مالکیت به نام او صادر شده است.» در همان صفحه کتاب، بنقل از صفحه ی ۲۰۸ کتاب " پنجاه سال نفت ایران " بقلم مصطفی فاتح ، آورده شده است که

" ... شاه فقید مالک اراضی بایر نفت شاه و قسمت عمده اراضی که خطوط لوله [نفت] از آن عبور می کرد بود..." و

" ای.ک.س.لمپتون " ، محقق و استاد دانشگاه لندن، در صفحه ی ۴۵ متن انگلیسی کتاب " اصلاحات ارضی ایران " ، چاپ لندن ۱۹۶۹ ، می نوسد « " رضاشاه " در ترکمن صحرا که قسمت اعظم آن منطقه ی خالصه بود، چهارصد ده خالصه خریداری کرد.»... و...

آقای سعید کرامت در نفی هویت ملیگرائی و آزادخواهانه مصدق نوشته است :
« وقتی که رضا شاه طرح کشیدن راه آهن سراسری را مطرح کرد، مصدق از سرسخت ترین مخالفان آن طرح بود. ظاهراً دلیل مخالفتش این بود که راه آهن در خدمت انگلیس خواهد بود. اما در واقع راه آهن قدرت دولت در مناطق دور از مرکز را افزایش و باعث تبدیل شدن شمار زیادی از دهقانان به کارگر مزدی و باز شدن پای مدارس به مناطق روستائی میشد. مجموعه این فاکتورها، از نگاه مصدق سبب تضعیف نفوذ و قدرت سنتی زمیندارن و سران عشایر میگشت. دلیل مخالفت مصدق با ساختن راه آهن ریشه در این نگرانی ها داشت.».

این حق دمکراتیک آقای سعید کرامت است که با بسیاری از نظرات و عقاید و ایدئولوژی ها از جمله نظرات و عقاید و عملکرد دکتر مصدق مخالف باشد و بخاطر مبارزه با نظرات و عقایدی که قبول ندارد کارزار مبارزاتی و تبلیغاتی بپا کند و دست بروشنگری زند . ولی در رابطه با ادعاهای آقای سعید کرامت نسبت به نظرات و عملکرد دکتر مصدق ، این سؤال مطرح است که اگر این جناب، قصد دامن زدن به یک بحث صادقانه را داشته است و هدفشان "روشنگری" می باشد و نه تحریف تاریخ و مغشوش کردن جو سیاسی بنفع یک " جریان سیاسی غیبی " ، چرا در مقاله خود ، به متن سخنرانیهای که مصدق در مجلس شورایملی در رابطه با " راه آهن" ایراد کرده است توجه ، ننموده است . چرا خواست و محتوی گفتار دکتر مصدق را ، آنطور که مصدق مطرح کرده است ، به خواننده مقاله خود ارائه نداده است ، تا خواننده مقاله این جناب در جریان قرار گیردکه، اعتراض آقای سعید کرامت به عملکرد و نظرات دکتر مصدق در چه موردی و بر پایه چه اصلی و کدام نظرات و پیشنهادات بوده است .
دکتر مصدق در جلسه مورخه ۴-۷-۱۳۲۴ مجلس شورایملی در باره " راه آهن " گفت :

« ... راه آهن ما ، راه آهن استراتژیک بوده . من در این مجلس به کرات و مرات در این باب صحبت کرده و نطق کرده ام و همه آقایانی که در دوره ی پنجم و ششم بوده اند می دانند که من صحبت کرده ام ، بخاطرشان می آید و ورقه کیبود هم دادم - من گفتم این راه آهن ، راه

آهنی است استراتژیکی - دولت ایران اگر راه آهن می خواهد بکشد باید راه آهنی باشد که غرب ایران را به شرق ایران مربوط کند که ترانزیت هم داشته باشد و مال التجاره و مسافرین اروپا دیگر نباید از بحر احمر و دریای هند برونند به بمبئی ، بلکه از این راه ، سه روزه آنها را ببرند هندوستان. ولی راه آهن شمالی - جنوبی ساختند و آن راهی که مفید بود که زاهدان را به غرب ایران متصل کند کشیده نشد ...» (به نقل از صفحه ی ۸۵ ، جلد دوم کتاب "سیاست موازنه منفی " بقلم حسین کی استوان).

آقای سعید کرامت چون تاریخ ایران را نمی شناسد ، مدعی شده است که دکتر محمد مصدق "فعالیت اکثر افراد و گروههای چپ و سکولار را ممنوع کرد". حال این " اکثر افراد و گروههای چپ و سکولار " که دکتر مصدق فعالیت آنها را " ممنوع " کرد ، کدام یک از نیروها بودند ، چیزی بیان نکرده است و مدرکی ارائه نداده است. شاید منظورشان از آن " گروه ها " ، "جمعیت مبارزه ضد استعمار " بود ؟!

آقای سعید کرامت اگر با جانب داری یکطرفه و مغرضانه بمسایل و وقایع تاریخی برخورد نمی کرد و اتفاقات و رویدادها را آنطور که بوقوع پیوسته اند می دیدید ، حتماً به این نتیجه می رسید که ، اگر واقعاً بنا باشد از " نیروی سکولار " ، یعنی نیروی سیاسی غیر مذهبی و نه ضد مذهب ، در آن مقطع تاریخی ایران صحبت کرد ، این مصدق و تعدادی از طرفدارانش بودند که " سکولار " بودند.

دکتر مصدق اگر چه " سکولار " بود ، ولی خود را مسلمان می دانست و برای مذهبش شدیداً احترام قائل می شد ، ولی مخالف این امر بود که کسی بنام مذهب برای خود حق ویژه قائل شود و در امور مملکتی دخالت کند. اتفاقاً امیر کبیر نیز چنین می اندیشید . مخالفت امیر کبیر با میر سید ابوالقاسم خاتون آبادی - امام جمعه تهران (پدر حاج سید زین العابدین خاتون آبادی - امام جمعه تهران ، پدر ضیاء السلطنه همسر دکتر مصدق) در آن مقطع تاریخی بر این محور دور می زد که امیرکبیر مخالف دخالت آخوند در امور مختلف و مسایل دنیوی بود ، و امام جمعه قصد دخالت در آن امور را داشت که عملش با مخالفت شدید امیر کبیر روبرو شد. در رابطه با نیروهای " سکولار " ، گفتم که بخشی از طرفداران مصدق ، چون بخش بزرگی از آن نیروهای طرفدار ، اگر چه خود را " مصدقی " می دانستند ، ولی در آن مقطع تاریخی در جهت برقراری حکومت مذهبی و اجرای قوانین اسلام عمل می کردند و آن نیروها و افراد در تحقق جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی نقش بزرگ و محوری داشته اند!! اکثر افرادی که در آن مقطع تاریخی، خود را " کمونیست " می نامیدند ، کمتر چیزی که بزبان می آوردند ، مقولات " سکولار " و " لائسیته " بود ، آن نیروها ، اکثراً " آنتیست " بودند و به مذهب و دین اعلان جنگ داده بودند .

آقای سعید کرامت، اگر آشنا شدن با تاریخ سیاسی معاصر ایران را عیب نمی دانستند ، و در این سمت و سوی مطالعه کرده بودند ، حتماً با این موضوع آشنا شده بودند که دکتر مصدق در کتاب " کاپیتولاسیون " در جهت عرفی کردن قوانین صحبت کرده است و در آن مقطع تاریخی ، صحبت از وجود قوانینی کرده است که اگر اتباع خارجی در ایران مرتکب جرمی شدند ، بتوان آنها را در ایران محاکمه و مجازات کرد.

دکتر مصدق، کتاب کاپیتولاسیون را در سال ۱۳۳۲ هجری قمری (۱۹۱۴ میلادی) نوشته است. ایشان در باره محتوی " قانون " در آن کتاب ، تاکید داشته است که :
« عقیده ما این است که قانون دولتی باید خود را به احتیاجات وقت و زمان و منافع انسان موافق نماید، نه این که احتیاجات و منافع انسان ، خودشان را مطابق قانون نمایند ».

مصدق حاضر نشد از خواست فدائیان اسلام برهبری نواب صفوی و آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی دفاع کند و اجرای امور کشور را نه از طریق قانون اساسی مشروطیت ، بلکه "قوانین شرع اسلام " ، بمرحله اجرا در آورد. صفوف دکتر مصدق و آیت الله کاشانی نه تنها از هم جداشد، بلکه آیت الله کاشانی و بخشی از روحانیت در جهت سرنگونی دولت ملی و قانونی دکتر مصدق با افرادی همچون سرلشگر زاهدی همکاری کردند و این جدائی تا آنجا به پیش رفت که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آیت الله کاشانی در مصاحبه با نشریه اخبار الیوم که ترجمه فارسی آن مصاحبه در روزنامه کیهان مودخ ۲۲ شهریور ۱۳۳۲ به چاپ رسید ، مجازات دکتر مصدق را " مرگ " دانست .

" خبرنگار اخبارالیوم : نظر شما در باره مجازات مصدق چیست ؟
کاشانی : طبق شرع شریف اسلام ، مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشور در جهاد خیانت کند مرگ است ."

آقای سعید کرامت حتماً باید قبول داشته باشد که اگر اکثر نیروهای سیاسی ایران با "ارزش" های حاکم بر کشورهایی که نظام دموکراسی بر آنها حاکم است و در آن رابطه است که ، در آن جوامع برای "حقوق بشر" احترام قائلند ، آشنائی دقیق می داشتند ، حتماً نابود کردن و طرد دگراندیش ، حتی اگر این دگراندیش "فئودال" و یا "صاحب منصب سیاسی و ارتشی رژیم شاه" ، باشد را ، خواستار نمی شدند و نابودی انسان ها و دگراندیشان را بحساب دفاع از "آزادی" ، تصور نمی کردند ، و برخی از نیروهای چپ ، شعار "مرگ بر لیبرال" را به شعار یک مشت رجاله ، بی سواد و نا آگاه ، معروف به "حزب الله" ، تبدیل نمی نمودند. آقای سعید کرامت ، اگر خود را با تاریخ معاصر ایران ، آنهم بطور بیغرضانه مشغول می کردند ، حتماً باین مسئله پی برده بودند که ، بخشی از طرفداران دکتر مصدق برهبری زنده یاد دکتر کریم سنجابی در آن مقطع تاریخی که بخشی از نیروهای چپ ، در حمایت از اعدام صاحب منصبان سیاسی و لشگری رژیم شاه توسط آیت الله خلخالی و در واقع "نسق چی باشی" آیت العظمی خمینی ، پای کوبی می کردند، در میدان فردوسی در تهران در اعتراض به "قانون قصاص" تظاهرات بپا کردند ، همان تظاهراتی که از سوی یکسری اوپاش و اراذل که بر خود نام "حزب الله" گذاشته بودند ، بهمزده شد که ، در آنزمان ، عملکرد اوپاشان "حزب الهی" مورد تأیید برخی از تنوریسنها و مبلغین حکومت اسلامی ، معروف به "نیروهای خط امام" ، قرار داشت. در همان رابطه بود که ، جناب دکتر عطاالله مهاجرانی در تأیید حمله "حزب الله" ، به جمع تظاهر کنندگان و قلع و قمع آنان در میدان فردوسی و خیابان های جانبی میدان فردوسی، به شادی پرداخت و چگونگی داغان کردن تجمع تظاهر کنندگان از سوی چماقداران حزب الهی را ، طی مقاله ای در روزنامه اطلاعات، با ریختن آب به لانه مورچه ها ، و فرار مورچه ها ، مقایسه کرد!!

آقای سعید کرامت چون با تاریخ ایران آشنائی ندارد ، و اصولاً از چگونگی روند دموکراتیزاسیون در جوامعی که امروزه نظام دموکراسی بر آنها حاکم است - جوامعی که روزی رژیم های مستبد و قرون وسطائی بر آنها حاکم بوده است، اطلاعات کافی ندارد و اصولاً کمتر به این مسئله فکر کرده است که، آگاهی و تغییر مواضع انسانها بچه صورتی شکل گرفتند. او بحث و گفتگو در رابطه با تاریخ گذشته و بررسی سیاست و عملکرد عناصر و نیروهای سیاسی ایران ، بخصوص دوران کودتای ۲۸ مرداد را ، همچون آقای داریوش همایون سلطنت طلب و بعضی افراد که خود را منتسب به گروه های جمهوریخواه می دانند، ولی ، هم از توبره می خورند و هم از آخور ، مفید و ضروری تشخیص نمی دهد. در حالیکه در جوامع دموکراتیک چون آزادی عقیده ، بیان و قلم وجود دارد ، در باره درست بودن و یا غلط بودن نظرات و عقاید ، برنامه ها و اهداف و خواست ها و عملکردها، مابین نظرات متفاوت بحث و جدل در می گیرد و هر گروه و حزبی ، برای جلب توجه مردم به سازمان و حزب خود، تبلیغات و روشننگری می کند و به نقد نظرات و عقاید و عملکرد نیروهای رقیب و مخالف می پردازد. ولی، محتوی نوشته آقای سعید کرامت ، بیانگر این واقعیت تلخ است که وی اصولاً ، نمی داند که دکتر مصدق در چه زمانی وارد فعالیت سیاسی اجتماعی شده است . در زمانیکه دکتر مصدق وارد فعالیت سیاسی - اجتماعی شد ، جامعه ایران در چه مرحله ای از تکامل اجتماعی قرار داشت ، او نمی داند که روند مبارزات آزادیخواهان ایران ، چه مراحل سیاسی - اجتماعی را طی کرده اند ، چرا مبارزات آزادیخواهان ایران تا کنون باشکست روبرو شده است ؟ دولت مصدق با چه مشکلات و معضلاتی روبرو بود، قانون ۲۰ در صد از سهم مالک ، بنفع کشاورز و ده چه بود ، اقتصاد بدون نفت چه بود ... چون اگر این جناب ، واقعاً با این نوع مسائل و مشکلات آشنائی می داشت و اصولاً می دانست که چه ضربه بزرگی نیروهای وابسته به بیگانگان متوجه مبارزات مردم ایران نموده اند ، در مخالفت با "مصدق" ، این چنین ناشیانه عمل نمی کرد و در منفی جلوه دادن نظرات ، عقاید و مبارزات دکتر مصدق نمی نوشت :

"مصدق تاریخاً یک فعال جنبش فئودالی - مذهبی بوده است. قبل از کناره گیری رضاشاه، امکانات دولتی، تفوق جنبش ملی تجاری - صنعتی را بر جنبش های دیگر مسلم کرده بود. یکی از مشغله های مهم رضا شاه پایان دادن به مناسبات فئودالی و نظام ملوک الطوائفی بود. مصدق اگر مخالفتی با رضا شاه داشت به خاطر سمت گیریها وی علیه فئودالیسم بود. به عنوان نمونه، وقتی که رضا شاه طرح کشیدن راه آهن سراسری را مطرح کرد، مصدق از سرسخت ترین مخالفان آن طرح بود. ظاهراً دلیل مخالفتش این بود که راه آهن در خدمت انگلیس خواهد بود. اما در واقع راه آهن قدرت دولت در مناطق دور از مرکز را افزایش و باعث

تبدیل شدن شمار زیادی از دهقانان به کارگر مزدی و باز شدن پای مدارس به مناطق روستائی میشود. مجموعه این فاکتورها، از نگاه مصدق سبب تضعیف نفوذ و قدرت سنتی زمینداران و سران عشایر میگشت. دلیل مخالفت مصدق با ساختن راه آهن ریشه در این نگرانی ها داشت. برخلاف ادعای نویسندگان سنتی، مصدق خودش هم مدعی آزادیخواهی نبود. وی تلاش کرد که طبقه اجتماعی ای را که به آن تعلق داشت نمایندگی کند. نامبرده در کتاب خاطراتش دلیل کاندید شدن برای مجلس شانزدهم را چنین توضیح میدهد:

- ۱- طبقه اشراف در اصفهان کاندید برای مجلس نداشتند.
- ۲- همسرم دو قطعه زمین در آن شهر داشت. این امر امکان یک رابطه خوب با اشراف رجال شهر برایم فراهم کرده بود.
- ۳- یک رابطه دوستانه ای با شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله، فرماندار نیشاپور و یکی از بزرگترین زمین داران منطقه داشتم. (مصدق. خاطرات و تآلمات. ۱۹۸۶، ص ۵۸) مصدق نماینده اشرافیت فتودالی در عرصه سیاسی ایران بود. این یک امر طبیعی و محصول شرایط سیاسی - اجتماعی زمان خودش است. آنچه غیرطبیعی و قابل سرزنش میباشد، اسطوره سازی از شخصیت او است. " (تکیه در همه جا از من است .).

با توجه به نوشتار آقای سعید کرامت و مقایسه محتوی مطالب نوشته این جناب ، که ادعا کرده است ، نقل قول از مندرجات صفحه ۵۸ کتاب " خاطرات و تآلمات دکتر مصدق " ، می باشد، با محتوی مطالب چاپ شده در صفحه ۵۸ همان کتاب ، برای خواننده روشن خواهد شد که ، دکتر مصدق در صفحه ۵۸ کتاب " خاطرات و تآلمات ... " ، " دلیل کاندید شدن برای مجلس شانزدهم را " ، آنچنان که آقای سعید کرامت مدعی شده اند ، توضیح نداده است، بلکه ایشان در آن صفحه آن کتاب ، تحت عنوان " انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس " ، یعنی انتخابات " دوره اول " مجلس شورایملی و نه " دوره شانزدهم " - که آن انتخابات در ۹۸ سال قبل بوده است - ، صحبت کرده است .

آن بخش از خاطرات در صفحه ۵۸ ، که آقای سعید کرامت از آن صفحه نقل قول کرده است ، با این جملات شروع شده است :

" روزهای اول مشروطه که هنوز مشروطیت ایران نضج نگرفته بود و مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب وکالت بود برای من نیز سهل بود که مثل بعضی از همقطارانم بنماینده یکی از طبقات وارد مجلس بشوم و آن چیز که مانع از هر اقدام گردید نداشتن سن سی سال بود. ولی بعد که اعتبار نامه بعضی از نمایندگان کمتر از سی سال بتصویب رسید من نیز فکر وکالت افتادم و چون در طهران محلی برای انتخابم نبود بجها ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شدم . " (تکیه از من است.)

آقای سعید کرامت ، در نقل قول از کتاب " خاطرات و تآلمات دکتر مصدق " به این جملات که در بالا اشاره رفت ، اصولاً توجه نکرده است ، بلکه نقل قول خود را از صفحه ۵۸ ، بعد از جمله " بجها ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شدم " شروع کرده است ، آنهم نه آنطور که دکتر مصدق خود نوشته است . دکتر مصدق در ادامه جملات بالا که نقل کردم ، نوشته است :

" (۱) از طبقه اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده و محل آن خالی بود . "

اما ، آقای سعید کرامت نوشته مصدق را " برطبق میل خود وارونه بازنویسی " کرده است و با ادعا به نقل از کتاب " خاطرات و تآلمات " مصدق ، در مقاله خود نوشته است : " ۱- طبقه اشراف در اصفهان کاندید برای مجلس نداشتند. " علاوه بر آن تقلب ، به توضیحی که دکتر مصدق در مورد این بخش از نوشتارش داده بود ، یعنی " (۱) انتخابات دوره اول تقنینیه طبقاتی انجام گرفت . " اشاره ای نکرده است.

مصدق در صفحه ۵۸ کتاب خاطرات و تآلمات همچنین نوشته است : " (۲) همسرم در اصفهان دو ملک موروثی داشت موسوم به " کاج " و " خواتون آباد " که این علاقه سبب شده بود با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا بشوم . " آقای سعید کرامت ، این بخش را نیز " برطبق میل خود وارونه بازنویسی " کرده و نوشته است " (۳) همسرم دو قطعه

زمین در آن شهر داشت. این امر امکان یک رابطه خوب با اشراف رجال شهر برایم فراهم کرده بود."

مصدق در همان صفحه کتاب خاطرات و تألمات نوشته است: " (۳) شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور سالها در نیشابور حکومت میکرد و با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت. " آقای سعید کرامت ، این قسمت را نیز " برطبق میل خود وارونه بازنویسی " کرده و نوشته است: " ۳ - یک رابطه دوستانه ای با شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله، فرماندار نیشابور و یکی از بزرگترین زمین داران منطقه داشتم. (مصدق. خاطرات و تألمات. ۱۹۸۶، ص ۵۸)"

با توضیحاتی که رفت ، کاملاً روشن شد که آقای سعید کرامت ، در نقل قول نوشتار دکتر مصدق بهیچوجه امانت داری نکرده است و نوشتار دکتر مصدق را کاملاً تحریف کرده و بدخواه خود آنها را وارونه جلوه داده است. این جناب، مطالبی که دکتر مصدق در باره انتخابات دوره اول انتخابات مجلس شورای ملی نوشته است را بحساب نظرات ایشان در دوران انتخابات دوره شانزدهم گذاشته است. اما ، این جناب ، برای تحمیق خواننده مقاله خود (مقاله : بازنگری تجربه مصدق) ، با وقاحت و پروژئی مخصوص بخود ، افراد و نیروهائی که در تأیید سیاست و عملکرد دکتر مصدق و یا انتقاد به سیاست و عملکرد حزب توده در آن مقطع تاریخی و یا در اعتراض به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، مطالبی نوشته اند، متهم می کند که "این قبیل نویسندگان انگار وظیفه خود را رساندن اطلاعات نادرست به خوانندگان تعریف کرده اند. و یا به صلاحشان در این است که وقایع تاریخی را برطبق میل خود وارونه بازنویسی کنند.... " .

تحریف و وارونه جلوه دادن نظرات دکتر مصدق از سوی آقای سعید کرامت، ادامه شیوه کار ناپسند و در واقع ادامه " سنت بد نویسندگی " است که متأسفانه ، این شیوه کار از سوی برخی از نویسندگان غیر مسئول میهنمان ایران اعمال می شود. بنظر ما سوسیالیست های مصدقی ، تحریف و وارونه جلوه دادن مسائل و مواضع دگراندیش، کوچکترین رابطه ای با آزادی بیان و عقاید و حقوق دگر اندیش ندارد. و بهیچوجه نباید این نوع شیوه کار را مورد تأیید قرار داد.

جناب سعید کرامت ، اصولاً منظور دکتر مصدق از " انتخابات دوره اول تقنینیه طبقاتی انجام گرفت " را نفهمیده است و در این رابطه است که مصدق را نماینده " فنودالها " ، معرفی کرده است. چون او ، مطالعه تاریخ و حتی بحث و جدل در رابطه با تاریخ گذشته را مفید ارزیابی نمی کند ، روی این اصل آگاهی و شناخت از تاریخ ایران ندارد و نمی داند، که انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی بچه روالی بوده است و موقعیکه دکتر مصدق در صفحه ۵۸ کتاب خاطرات و تألمات از " طبقاتی " بودن انتخابات صحبت کرده است ، " طبقاتی " بودن انتخابات در آنزمان، چه معنائی با خود بهمراه داشته است .

اگر آقای سعید کرامت با تاریخ معاصر ایران آشنائی می داشت ، می دانست که اشاره دکتر مصدق به " طبقاتی " بودن انتخابات در دوره اول مجلس شورای ملی ، در این رابطه بوده است که " نظامنامه انتخاباتی " آن دوره مجلس ، انتخاب کنندگان را به شش طبقه تقسیم نموده بود.

(۱ - شاهزادگان قاجار ، ۲) - اعیان و اشراف ، ۳) - علما و طلاب ، ۴) - ملاکین و فلاحین،

(۵ - تجار و ۶) - اصناف.

و نظامنامه ، ۲۶ در صد از کل تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی در آن دوره را سهم " اصناف " محسوب کرده بود .

با توضیحاتی که رفت ، روشن نیست که آیا آقای سعید کرامت لحظه ای به این مسئله فکر کرده است که اگر ادعای ایشان در باره مصدق صحت داشته باشد ، و " مصدق " کوچکترین رابطه ای با " آزادیخواهی " نداشته است ، چرا و بچه دلیل ایشان از سوی مردم تهران - مردم پایتخت کشور و در حقیقت ، یکی از سیاسی ترین شهرهای ایران در

آن مقطع تاریخی - در دوره های ۱۴ و ۱۶ ، بعنوان نماینده اول تهران انتخاب شد ؟ اصولاً چرا مردم تهران مصدق را در دوره های ۵ و ۶ بعنوان نماینده مجلس شورایی ملی انتخاب کردند ؟ در حالیکه مردم و مخالفین مصدق با این واقعیت آشنائی داشتند که دکتر محمد مصدق ، دارای لقب "السلطنه" بوده و او را "مصدق السلطنه" خطاب می کردند. مردم تهران می دانستند ، که مصدق از "هزار فامیل" است ، باوجود این برای او احترام قائل بودند ، چون مصدق وقت و نیروی خود را وقف بهزیستی مردم ایران کرده بود و بدین منظور پرچم مبارزات آزادیخواهی و استقلال طلبی را ، در بین پرچم های موجود آن زمان ، انتخاب کرده بود . مصدق ، در تمام دوران زندگیش نسبت به شعار "آزادی و استقلال" و "حاکمیت قانون" و "حاکمیت مردم" پایبند ماند و طرفداران واقعی او ، از جمله ما سوسیالیست های ایران ، خود را از ادامه دهندگان "راه مصدق" می دانیم.

جالب آنکه ، همان مجلس اول با همان ترکیب "طبقاتی" که با خود داشت ، که یکی از بهترین دوره های مجلس در ایران بود ، اکثر نمایندگانش حاضر نشدند ، به "فرمان" محمد علیشاه ، همچون "قانون" بنگرند و در آن رابطه "حقوق ویژه" ، همچون دوران استبداد برای شخص شاه قائل شوند . "رئیس مجلس" - منظور رئیس مجلس شورای ملی اول است و نه رئیس مجلس شورای اسلامی دوره ششم - ، حاضر نشد قانون شکنی کند و قانون اساسی را بصورتی تفسیر کند که شاه از حقوق ویژه و در حقیقت "حکم حکومتی" همچون دوران استبداد برخوردار گردد.

بنابر نوشتار فریدون آدمیت در کتاب "ایدئولوژی نهضت مشروطیت" صفحه ۳۴ ، زمانیکه رئیس مجلس - منظور احتشام السلطنه است و نه آیت الله مهدی کروی - ، متمم قانون اساسی را برای امضای شاه عرضه داشت ، محمد علیشاه یکه خورد و معترضانه گفت «چطور من مسئولیتی ندارم ؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی که گوسفندان را هدایت و نگهداری می کند ، سرپرستی کنم» . رئیس مجلس هوشمندانه توضیح داد که قانون اساسی خاصه قانون متمم فعلی همه حقوق و اختیارات سلطنت را در حکومت پارلمانی مشخص داشته

تفکیک حکومت از سلطنت جوهر آن گفت و شنود بود، مسأله باریک و بسیار مهمی که در تاریخ سیاسی دولت مشروطه بارها به میان کشیده شد. در ربط همین قضیه به محمد علی شاه خاطر نشان گردید که سنت دستخط صادر کردن را کنار بگذارد: « همراهی اعلیحضرت این است که هیچ دستخطی در هیچ امری صادر نفرمایند، پادشاه مملکت مشروطه دستخط نمی فرمایند بلکه امضا می فرمایند. یعنی تمامی امورات دولتی و مملکتی را وزیر امور مستول خودشان فیصل داده و حاضر کرده ، شاه امضا می فرمایند - نه اینکه هر کس برای خود کاری انجام دهد و اعلیحضرت نیز به هر چیزی که میل فرموده دستخط صادر فرمایند.»

محمد علیشاه "حکم حکومتی" و "صادر کردن فرمان و دستخط" را "ودیعه الهی" می پنداشت و آن "حقوق" را همچون دیگر حاکمین مستبد از "حقوق ویژه" خود فرض می کرد ، و در مقابل شاه ، نمایندگان مجلس ، همان مجلس طبقاتی - که نمایندگان با خود پسوند اصلاح طلب را یدک نمی کشیدند - ، حاضر نشدند مجدداً زیر بار استبداد بروند و اجازه بدهند تا امور مملکتی بروال دستخط و حکم حکومتی بچرخد. محمد علیشاه با کمک بریگاد قزاق روسی مجلس را به توپ بست و سر انجام قیام مردم محمد علیشاه را بزباله دان تاریخ فرستاد.

بنظر ما سوسیالیست های مصدقی ، آنانکه خواستار تحقق حاکمیت مردم و برقراری آزادی و دموکراسی در ایران هستند ، نه تنها باید ارزش های تشکیل دهنده نظام دموکراسی را به بخشی از هویت سیاسی خود تبدیل کنند ، و در همین رابطه بر اصل جدائی ایدئولوژی و مکتب از دولت تاکید ورزند ، و به تبلیغ اصل جدائی مذهب از دولت دامن زنند ، و از آزادی عقیده ، بیان و قلم دگراندیش ، دفاع نمایند . همچنین ضرورت دارد تا با "ضد ارزش" های موجود در فرهنگ سیاسی - اجتماعی که جامعه ایران با آن روبرو هست و در واقع از گذشتگان ، به ارث برده ایم، آشنائی پیدا کرد و از آنها شناختی درست کسب کرد و مشترکاً در جهت اصلاح آنها کوشید. البته این آشنائی در گروی تحلیل دقیق و غیر مغرضانه از تاریخ سیاسی ایران می باشد.

اگر ما از گذشته ، مثلا عملکرد و مقاومت و پایداری برخی از نمایندگان همان مجلس اول آموخته بودیم و آنرا به فرهنگ سیاسی حاکم بر میهنمان تبدیل کرده بودیم ، آیا اصولا ، وضعی که امروز بر ایران حاکم است ، می توانست وجود آید؟! بنظر ما سوسیالیستهای مصدقی ، نه ! بنظر ما ، مشکل معرفتی که اکثریت بسیار بزرگی از نیروهای سیاسی ایرانی با آن روبرویند ، به حاکم بودن چنین وضعی، کمک کرده است!

اگر بنا باشد در جامعه ایران انسانهای طرفدار ایدئولوژی و مکتب های مختلف دارای حقوق برابر و مساوی گردند ، چنین خواستی میطلبد تا با تاریخ گذشته وطنمان ایران برخوردی مغرضانه نداشته باشیم و تاریخ را آنطور که رویداده است و اسناد و مدارک بیانگر آن هستند ، مورد توجه قرار دهیم و اجازه ندهیم که خائنین بوطن و منافع ملی ، بعنوان خادمین بوطن و مدافعین حقوق ملت معرفی گردند!

۲۸ مرداد ۱۳۸۳ ، که مصادف است با پنجاه و یکمین سال کودتای سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا و ارتجاع داخلی برهبری دربار محمد رضاشاه پهلوی ، علیه حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق.

دکتر منصور بیات زاده

Socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com